

## آیا مذهب پدیده ایست خصوصی؟

اگر مردمی باید به زور کالایی را، که نمی‌شناسند و کاربرد آنرا نمی‌دانند، بخرند پس آن کالا نه نیاز و نه دست‌پروده‌ی آن مردم است. بررسی و شناسایی کیفیت و کاربرد چنین کالایی برخورد به کسانی نیست که آنرا خریده‌اند.

عقیده‌های مذهبی هم بسان کالای ناشناخته‌ای هستند که به پیشینیان ما فروخته شده‌اند و بار آن کالا را بر دوش ما گذاشته‌اند. شناسایی کردن زیبایی یا زشتی که در این کالا پنهان مانده است برخورد به کیفیت این چنین کالایی است نه برخورد به دارندگان مذهب. البته اگر خریدار، پس از خرید کالای مذهب، می‌توانست به کیفیت آن پی ببرد یا دستکم آن کالا را برای آزردن دیگران به کار نمی‌بست به بررسی کردن آن هم نیازی نبود. ولی کالای مذهب بسان ترازویی هزار کفه و واژگون پنداری است که در ذهن مردم به جای خرد آنها کارآیی می‌یابد و مردم هر ارزش اجتماعی را با ترازوی مذهب می‌کشند ولی خود ترازو را نمی‌توانند در ترازوی مذهب بکشند. در این ترازو می‌توان راستی را همسنگ گناه و آگاهی را همسنگ نادانی نشان داد. سخن از سنجیدن پدیده‌های اجتماعی است که آنها را نمی‌توان با ترازوی مذهب سنجید و این پدیده‌ها به انبوه مردم پیوند دارند. این است که میزان راستی و درستی در پدیده‌های اجتماعی را باید با معیار خرد انسان اندازه گرفت نه با ترازوی مذهب.

هر کردار زشتی را می‌توان در درون یک مذهب به آن گونه زیبا و حتا مقدس نمایاند که نه تنها زشتی آن کردار از چشم پیروان پنهان بماند بلکه زبان بیشترین کسان هم در آن مورد باز نشود. بسان زیارت حجرالاسود که همه ساله به نام حج برگزار می‌شود، با همه‌ی تضادی که این کردار با خرد انسان دارد، نه تنها از سوی مسلمانان ستایش می‌شود بلکه خردمندان هم از نقد و بررسی کردن بن‌مایه‌های زیارت حج می‌ترسند می‌کنند.

نمونه‌ای بر این گفتار این است که سازمان‌های حمایت جانوران، نگرش مردمان خاوردور را در مورد خودرنی‌ها نکوهش می‌کنند چون برخی از آنها سگ را برای خورش می‌کشند ولی این سازمانها از نکوهش کردار حاجیان در قربانی کردن گوسپندان پرهیز می‌کنند.

چنین مراسمی که با خرد انسان پیوندی ندارند در چهره‌های بسیار گوناگون و در سراسر جهان دیده می‌شوند. بسان زیارت قبر امامزاده‌ها یا مراسم عزاداری برای مردگان هزارساله که برای برخی از ما ایرانیان نه تنها زشت نمی‌نمایند بلکه باشکوه هم جلوه می‌کنند.

برخی از روشنفکران گمان می‌برند که چنین کردارها به عقیده‌های مردم پیوند دارند و از انجام آنها هم به "کسی" "زیانی" نمی‌رسد. برگزاری ی این گونه مراسم هم بخشی از حقوق بشر شناخته شده است و نیازی نیست که کسی آنها را به نقد بکشد. چون مذهب پدیده‌ایست خصوصی و هر کس آزاد است که از احکام مذهبش پیروی کند.

البته برای این روشنفکران پرسشی در تضادهای فکرشان نمی‌روید که اگر این کردارها با عقیده‌ی مردم پیوند دارند پس چرا مردم خودشان از آنها خبر ندارند و باید از فقیه‌ی آنها را بیاموزند؟ دیگر اینکه آیا اندیشیدن برای انسان و بازگو کردن برآیند اندیشه از حقوق بشر نیست؟ آیا نشنیده‌ایم " اگر بینی که نابینا به چاه است، اگر خاموش بنشیند گناه است". از همه مهمتر آیا ما هزار و چهارصد سال در زیر احکام اسلام گرفتار نیستیم؟ آیا آلوده ساختن ذهن و فرهنگ آیندگان هم، که پی در پی به این سموم آلوده می‌شوند، بخشی از حقوق بشر است؟ پرسش این است که آیا هزار و چهارصد سال پسمانگی مردم ایران "زیانی" نیست یا مردم ایران "کسی" به شمار نمی‌آید؟ بالاخره چرا باید برآیند بررسی‌ی اجتماع اروپایی‌ها برای روشنفکران ایرانی دستور زندگانی بشود؟

از این گذشته چه کسی گفته است؟ که برده داری زشت است و شایسته‌ی بشر نیست؛ ولی برده بودن و خودستیزی در خور سرافرازی و بخشی از آزادی است؟

از آنجا که ما ایرانیان در اجتماع مذهب‌ها به ویژه در جامعه‌ی اسلامی پرورش یافته‌ایم کمتر می‌توانیم کارکرد و ساختار مذهب اسلام را، که دست و پا گیر جامعه‌ی ما است، شناسایی کنیم. چون ما از دریچه‌ی همین مذهب به جهان هستی می‌نگریم و ما با معیارهای همین مذهب هم اسلام را ارزیابی می‌کنیم. بیشتر کسان نیکی‌هایی را که مردم از نیاز یا به خواست خود آفریده‌اند به مذهب می‌چسبانند و آنها را از فرآورده‌های مذهب می‌شمارند و همچنین این کسان زشتی‌هایی را که پی‌آیند احکام مذهبی هستند برآیند کثرفهمی پیروان از مذهب می‌نامند. از همین آلودگی است که اسلام‌دگان خود را، در برابر اسلام، پست و اسلام را بلند پایه می‌پندارند و نمی‌توانند به هسته‌ی این بیماری اجتماعی پی‌ببرند.

اگر کسانی هم در این در دهلیز به تنگ بودن میدان اندیشه‌ی خود پی‌ببرند آنها با کوشش خودشان راه‌هایی را از این تنگنا نمی‌جویند بلکه همان راهی را پیش می‌گیرند که بیگانگان از آن گذار به آزادی رسیده‌اند. چگونه ما فراموش می‌کنیم که ما ایرانیان، مردم دیگری، در زمان دیگری، در مکان دیگری، با فرهنگ دیگر و در بندهای مذهب دیگری گرفتار هستیم. ابزارهایی که روشنفکران اروپا، چندین صد سال پیش برای رهایی مردم اروپا از حکومت کلیسا، به کار برده‌اند نه آنها در این زمان آن کارایی را دارند و نه ایرانیان امروز اروپایی‌های آن زمان هستند و نه حکومت اسلامی با حکومت کلیسایی همسنگ است. این است ابزارهایی را که ما، برای رهایی خود از بندهای مذهب، به کار می‌بریم تبدیل به بندهای تازه‌ای می‌شوند که بیشتر دست و پای ما را می‌بندند.

بسان اینکه اندیشمندان اروپا مذهب‌ها را آزاد و عقیده‌ی مذهبی را خصوصی نامیده‌اند و از این راه توانسته‌اند که از اوامر پیشوایان مذهبی در روند کشورداری پیش‌گیری کنند. یعنی مردم آزاد هستند که به عقیده‌های مذهبی ایمان داشته باشند ولی این عقیده‌ها نباید بر جامعه حاکم باشند. کشیش اجازه ندارد انتخاب نماینده یا حزبی را به پیروانش پیشنهاد کند یا آنها را از انتخاب نماینده یا حزبی بازدارد. این به آن معنی نیست که نماینده یا حزبی هم نمی‌تواند کردار کشیش یا کلیسا را نکوهش یا ستایش کند بلکه معیار سنجش نیکی یا بدی مذهب نیست.

آزادخواهان اروپا توانسته‌اند بر خرد، نه بر مذهب، مردم ارج بگذارند و سالیان درازی از این ابزار، که مذهب پدیده‌است خصوصی، سود ببرند. البته کشیش آزاد است که در مرزهای کلیسا رفتاری با مردم داشته باشد که شبان با گوسپندان دارد. این پیمان یا این ابزار تا زمانی کارایی داشت که مردم اروپا راستی (right) را ستایش می‌کرده‌اند. از شوربختی آنها مسلمانان، که به امید الله خانواده‌های پر بچهای هم دارند، برای کار و بهره‌مند شدن از پیشرفت تمدن به کشورهای اروپایی سرازیر شده‌اند. مسلمانان آزادی را تنها برای عبادت و اطاعت از اوامر الله می‌شناسند. آنها از این آزادی که در اروپا برای مذهب‌ها وجود دارد سود می‌برند تا مذهب اسلام را به نام افکار ناشناخته‌ی شرق گسترش بدهند. البته در اروپا این آزادی برای روشن‌اندیشان و پژوهشگران اجتماعی هم وجود دارد و آنها هم می‌توانند گاهی از پسماندگی و خشم‌آوری اسلام سخن بگویند. در این هنگام مسلمانان با نیرنگ از ابزاری، که روشن‌اندیشان برای بیرون راندن مذهب از اجتماع پرورده‌اند، استفاده می‌کنند و دهان آنها را می‌بندند. یعنی مسلمان با ابزار اینکه "مذهب پدیده‌ای است خصوصی" از بازگو کردن و روشن شدن کاستی‌های و خشونت‌های مذهب اسلام جلوگیری می‌کند. می‌بینیم که این ابزار برای مردم اروپا یا کلیسای مسیحی کارایی داشته است ولی در برخورد با مسلمانان نه تنها سود بخش نیست بلکه زیان آور است. درست همین ابزار هم در ایران، پیش از آنکه مذهب را از اجتماع کنار براند، اندیشمندان و نواندیشان را از سخن گفتن بازمی‌دارد.

سخن که، در مورد آلودگی‌های ذهنی، ناگفته بماند خاموشی است و در خاموشی نه گوهر اندیشه روشن می‌شود و نه زهر عقیده.

اگر اندکی به بینش خودکامگی‌ی اسلام بنگریم می‌بینیم که اسلام با هیچ فرهنگ پیشرفته‌ای سازگار نیست. مسلمان

نخست از آزادی مردم پیشرفته سود می‌برد که زهر عقیده‌ی کهنه‌ی خود را در اروپا پخش کند و سپس دهان خردمندان را می‌دوزد تا گوهر اندیشه‌ی آنها آشکار نشود. یعنی هرگاه کسی کاستی‌های اسلام را آشکار سازد با پرخاش مسلمانان روبرو می‌شود. دکاندارن دین و سیاست هم با این گفته که "مذهب پدیده‌ایست خصوصی" از افگندن روشنی در تاریکخانه‌ی مذهب جلوگیری می‌کنند.

اینکه والیان اسلام از هر ابزاری برای پنهان ساختن ماهیت اسلام سود می‌برند شگرد تازه‌ای نیست چون کژی و دروغ را می‌توان با کژی‌ها و دروغ‌های دیگر پوشانید. ولی اینکه برخی از روشنفکران در هر زمان و در هر موردی فریب این سخنان را می‌خورند بسیار شگفت آور است. شگفتی از کسانی است که خود را روشنفکر می‌پندارند ولی عقیده‌ای را خصوصی می‌شمارند، که احکام آن در قوانین جاسازی می‌شود، که از مناره‌ها به گوش مردم فرو می‌رود، که بر روش و روند زندگی همگان حکم می‌راند و این عقیده به عنوان تنها حقیقت مطلق در همه‌ی بخش‌های اجتماع آموزش داده می‌شود. چرا این روشنفکر از خود نمی‌پرسد اگر مذهب اسلام خصوصی است پس در اجتماع چه پدیده‌ای همگانی است؟ آیا مذهبی که حتا در هنگام آمیزش زن و مرد آنها را تنها نمی‌گذارد خصوصی است؟ ولی برگزیدن پوشاک، نیاز به شناخت فقهی دارد؟ اگر اسلام برای مردم پدیده‌ای خصوصی است پس چرا فقیه باید در افکار خصوصی مردم امر و نهی کند؟

درست است که در کشورهای اروپا هر کس در انتخاب هر مذهبی آزاد است ولی این مردم پذیرفته‌اند که مذهب پدیده‌ای است خصوصی. خصوصی به این مفهوم است که هیچ مذهبی اجازه ندارد در امور همگانی دخالت کند. یعنی نباید مذهب به عنوان هویت کسان بر همگان آشکار شود. این است سازمان‌های کشوری اجازه ندارند که در مورد مذهب شهروندان پرسش کنند. بدیهی است که هر کس هم آزاد است هر عقیده‌ای را بررسی کند و کاستی‌ها و زشتی‌های آنرا آشکار سازد. ولی هیچ مسلمانی در جهان یافت نمی‌شود که مفهوم خصوصی بودن مذهب و مفهوم این آزادی را بپذیرد. یعنی به کردار نشان دهد که "امر به معروف و نهی از منکر" تجاوز به حقوق دیگران است و بپذیرد که هر کس حق اندیشیدن دارد و نقد کردن احکام "امر به معروف و نهی از منکر" بخشی از آزادی است. چون مردم اروپا هم درست بر اساس همین اندیشه قوانین آزادی خود را بنا نهاده‌اند و اگر کسانی نمی‌توانند این قوانین را بپذیرند آنها نمی‌توانند در جامعه‌ای آزاد زیست کنند. این است که مسلمانان برآند تا آزادی را از جامعه‌های آزاد بگیرند که خود بتوانند در آنها زندگی کنند.

اگر دین هر کس از بینش خود او سرشته شده باشد و در دل آنکس نهفته بماند آن دین هم به همراه بینش انسان رُشد می‌کند و پیوسته در روند نشوونگی خواهد بود. ولی اگر بینش کسانی از مذهبی سرشته شود، زهد و ریاکاری فخر جامعه باشد، بینش آن کسان هم به همراه مذهب آنها کهنه و پسمانده می‌ماند.

مفهوم این که عقیده پدیده‌ای خصوصی است یعنی افکاری که نباید حتا بر دیگران بازگو بشوند. البته در جامعه‌ی آزاد، که اندیشه‌های همگان با یکدیگر برخورد می‌کنند، مردم می‌توانند نسبت به نیازهای خود زشتی یا زیبایی‌های کرداری را نکوهش یا ستایش کنند. ولی معیار شناسایی "نیکی یا بدی" از اندیشه‌ی خود مردم ساختار پیدا کرده است. کسانی که، به احکام "امر به معروف و نهی از منکر" ایمان دارند، اوامری را اجرا می‌کنند که بر آنها وظیفه گذارده شده است.

احکامی که پیش از زاده شدن بر مسلمان واجب می‌شوند، کوتاهی در اجرای آنها حتا می‌تواند مجازات مرگ داشته باشند، با دانش و نیاز مردم پیوندی ندارند. "معروف" بودن و "منکر" بودن پدیده‌ای را مذهب پیش‌نویس می‌کند نه دانش مردم.

ما از نشان دادن کاستی در گفتار نام آوران، به ویژه از نام آورانی که به زبان فرنگی نوشته باشند، می‌ترسیم. چون آن نادرستی را که ما در گفتار آنها می‌بینیم به کمبود آگاهی و دانش خود نسبت می‌دهیم. از ترس اینکه مبدا ما



ناآگاه نامیده بشویم از بازگ کردن دانستی‌های خود پرهیز می‌کنیم. آخوند برخلاف ما برای پوشاندن ناآگاهی خود گستاختر می‌شود و با بی‌شرمی از چیزهایی که نمی‌داند و نمی‌شناسند سخن می‌گوید. بسان اینکه چون آخوند بفهمد که مفهوم "خصوصی بودن دین" در جامعه ارزش یافته است او همین گفته را با مفهوم واژگون به کار می‌برد و هم برای خودش آزادی و هم برای آزادیخواهان دشواری فراهم می‌کند.

چون ما گفته‌ی "خصوصی بودن دین" را از دهان بیگانگان رونوشت برداشته‌ایم و درستی یا نادرستی حتا درون‌مایه‌ی این گفتار را بررسی نکرده‌ایم. این است که ما این مفهوم‌ها را به ژرفی نمی‌شناسیم و در برابر نیرنگ آخوند خاموش می‌مانیم.

بیشتر روشنفکران می‌دانند که دین به بینش درون هر کس بستگی دارد و نمی‌تواند بر دیگران آشکار شود و براین اساس می‌توان پذیرفت که این پدیده خصوصی باشد. ولی چون آنها به ژرفای این پدیده برخورد نمی‌کنند، از این روی هر زور و ستمی که از سوی والیان اسلام بر مردم تحمیل شود آن زشتی را در مفهوم "خصوصی بودن دین" می‌پندارند و از نکوهش آن زشتکاری‌ها پرهیز می‌کنند. دیده می‌شود که برخی از همین روشنفکران هیچ تضادی را در مفهوم واژه‌ی "جمهوری" با کلمه‌ی "اسلامی" نمی‌بینند. این است که نام "جمهوری اسلامی" برای آنها گوشخراش نیست چون ما هزار و چهارصدسال است که با واژه‌های دروغ گول خورده‌ایم و این گونه دروغ بازی‌ها را آزادی در سیاست می‌پنداریم.

هیچگاه از خودمان پرسیده‌ایم که آیا اسلام به مرزهای ایران بستگی دارد؟ که ما روشنفکر "ملی مذهبی" داشته باشیم؟ آیا محمد و همه‌ی مسلمانان تا به امروز تاریک فکر بوده‌اند و از اسلام دروغین پیروی می‌کرده‌اند که ناگهان کسانی "روشنفکر مذهبی" شده‌اند و اسلام راستین می‌فروشند؟

مفهومهایی که از دو واژه‌ی ضد هم ساخته شوند بوی دروغ می‌دهند و بوی دروغ دماغ راستان را می‌سوزاند ولی ما که، دماغمان سوخته است و در اجتماع دروغ پرورش یافته‌ایم، نمی‌توانیم بوی دروغ حس کنیم.

پس از زنده یاد سهراب سپهری، بارها از هر دهانی می‌شنویم که "واژه‌ها را باید شست یا چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید" ولی نه واژه‌ها را می‌شوئیم و نه جور دیگری می‌بینیم. چون ما از واژه‌ها تنها پوسته‌ی آنها را می‌شناسیم، چه آنها را بشوئیم و چه چشمها را بشوئیم، جور دیگری نمی‌بینیم. واژه‌ها را باید شکافت و هسته‌ی آنها را جوید و گوارید تا در بینش ما آمیخته شوند. اگر ما مزه‌ی هسته یعنی درونمایه‌ی واژه را بشناسیم آنگاه کسی نمی‌تواند با پوسته‌ی واژه‌ها ما را بفریبد. آیا کسی که به احکام هزار سال پیش چسبیده است و به آنها ایمان دارد روشن فکر است یا از کوراندیش؟ آیا کسی که بردگی و خفت بیگانگان را می‌پذیرد و عزیزاده‌ی را سید و سرور خود می‌نامد او ملّی گراست یا از خودبیگانه؟

کسی که کارکرد رادیو را بشناسد هیچگاه زنگوله‌ای را در پوسته‌ی رادیو، به جای یک رادیو، نمی‌خرد.

اگر راستکاران قرآن را بررسی کنند هرگز نمی‌توانند کلمه‌هایی را با مفهوم "روشنفکر دینی" یا "ملّی مذهبی" پیدا کنند. چون در قرآن کسانی را که به اوامر الله ایمان بیآورند عاقل و دیگر کسان را که به درستی آیات شک کرده‌اند جاهل می‌نامد. قرآن کسانی را که بخواهند با فکر خودشان اوامر الله را بهسازی کنند کذاب و ملعون می‌نامد نه روشنفکر دینی. بدیهی است کسانی که، پس از هزار و چهارصد سال می‌پندارند، اوامر الله را، بیشتر و بهتر از محمد می‌فهمند این کسان نه مسلمان‌تر از محمد و نه عالم‌تر از الله هستند.

البته باید گفت که والیان اسلام دستکم این صداقت و شجاعت را دارند که بگویند ایران غنیمت اسلام است، ایران باید مملکت اسلامی باشد، ولی درد ما از این تاریک اندیشان "روشنفکر" است که آنها می‌خواهند "هسته‌ی دروغ" را، که در "پوسته‌ی راستی" بسته بندی کرده‌اند، در بینش مردم بکارند تا ایرانیان زندان ایمان را پهنه‌ی جهان آزاد

بپندارند و با دست خود دیوارهای آنرا بلندتر بسازند تا فراسوی ایمان را نبینند.

بارها از آرامفکران شنیده می‌شود " که مردم مذهبی هستند و نباید به عقیده‌ی آنها توهین کرد" ولی یکبار نمی‌گویند که مردم هم خودشان دارای خرد هستند و نباید به منش و انگیزه‌های انسان توهین کرد. اگر شناسایی کردن کژپنداری‌های انسان برای او توهین باشد پس دانشمندان و اندیشمندان سراسر تاریخ پیوسته به مردمان جهان توهین کرده‌اند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>